

[illegible]

الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی محمد و آله الطاهرین

کتاب السماء البدایه فی توفیق منوفت برسماع و اذن شافع الهامی که در شرح
 اطلاق وی برابر نبیلا آمد و همانرا اطلاق باید کرد و ازینش خود یکم عقل فاعلی بنا نهاد
 اکبر بود و اسم یکی معی نداشتند مثلاً الله تعالی که احوال کوئند نه عاقل و جو او کوئند نه متخی و
 شافی کوئند نه طیب و مختار امام محمد غزالی دانست که اطلاق اسم عاقل بطریق توصیف جایز است
 اما بطریق تسمیه را نبود و این معنی بنیاد دارد که در شرح آورده زنده است و آنچه میگویند
 که بنده منصفی صفات و مخلق یا مخلوق وی توانیکرد و معنی این سخن نه آنست که بنده عاقل
 صفات حق منصفی کرد و در حاشا و کلام با صفات بنده مثل صفات وی بیانی نمی شود و چنانکه
 انرا کوئند که بجهت جوه مشارک بود وی تعالی که شایسته باشد بلکه مراد آنست که بوجهی از جوه
 بیرونوی از صفات حق مشارک حال بنده بر آن می افتد چنانکه این اسم بر آن اطلاق توان کرد
 و در حقیقت اصل مشارک نیست جز اطلاق لغظ لغت و قدرت و عزت که صفات حق
 اند و صفت ~~در نزد آنچه در بنده پیدای شود~~ مثل آنست تعالی عن ذکر علو اکبر
 و خلقی و غیر اسم الله از السماء و صفات آنچه تعلق در حقیقه اسم است که اغضا و معاد کرده باشد
 بحدت منسوبه باقی باشند و حق محمودیت در آن ادایماند و با وجود آن تعلق آن تفسیر
 بر آن نبود چنانکه در ضمن شرح بیان باید و معلوم است اسم الله تعلیفات نه خلقی الغفل
 عن تبه هر چه حال خال رسول الله صلعم ان لکن لکنه و تعین اسماء بدینست که هر چند اسم بیانی
 و ثانوی نه نامست اگر کوئند که تحقیق ثابت زنده است از اهل سنت و جماعت که در احوال
 را نود و نه نام است اگر کوئند که تحقیق ثابت زنده است از اهل سنت و جماعت که خدا اسمها
 اسمت صفت است پس این است که گفته از کی است و نیز اسمانی وی تعالی
 ز و نه نام است پس وجه تخصیص این عدد صفت جوار این اول الله
 است و یک اسم تعالی بسیار است پس کثرت از آن بر حاشا
 و ازین صفات اند و از بنا آنکه تخصیص یاب
 عدد و محصور در آن است و این صفت است که محمود و من استصفا
 دخل اکینه شایسته که این خاصیت مخصوص با اسم است چنانکه

۲۵۹۳

کتاب السماء البدایه فی توفیق منوفت برسماع و اذن شافع الهامی که در شرح اطلاق وی برابر نبیلا آمد و همانرا اطلاق باید کرد و ازینش خود یکم عقل فاعلی بنا نهاد

۱۱۹

و غضب کرد و خواب آفت که شہوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند
و وصف کرده اند که در اسلام و اسلام مکر که که سلطنت مانند ملکان از دست
وزیران وی و بیاید خدا بقلب سلیم المؤمن امان دهنده خلق را بیدار
کردن نسبت امان و آلات چنانکه اعضا و حواس و ادویه و نباتات و حیوانات
در اسلام و جنود و اعراف و انصار در دنیا و امان دهنده از آفات آخرت بکلی
توجیه پیدا کند و مودل الله الله حصن و منی دخل به الحصن امن من عذاب
هکذا این کلام حق است از آفات دنیا و آخرت و این درجه نه از است
و در غیر این نمر بوط ساخته آنکه با سبانی که موجب امانت از هلاکت
خبر محل آفات و مخافات و هلاکت و فساد دنیا پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از
جناب بر اوست مومن مطلق و از جمله فادیه امن است که تلقین کرده و نموده
از هیچ و بر این بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ و عصمت
از محاربه و مومن نموده مصدق رسل بکلام خود و خلق و عورات و تقدیر کننده
بایجاد موجودات و اظهار ملکوبات نیز گفته اند و حق بنده امنیت که چون
بنیادی است به امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان الهی آرد
بجناب وی و امنی ظلمت و زوئی از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه
و تخلف باین رسم است که ایمنی را از شر خود و سبب دفع خوف
بجمله این است که در دین و دنیا ایمنی است و شر او اثر نیندازد
بایسم مومن که است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدای بپادشاه
آن نبط برین جن و او را در پیل نجات و این حرفت انبیاست
و بزرگترین ایشان سید انبیاست صلوات الله علیه
و بپروان ایشان از علماء دین و بدار آنکه چنانکه وی را
ایجاب امن به چنان خوفت بخلق ایجاب خوف بر بودن او و تقابلی
مخوفت منافات ندارد بر بودن او و مومن چنانکه بود او مومن منافات
ندارد بر بودن او و باقی و با بر خط و ضار و نافع و لیکن اطلاق

هو الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم ظاهر ادای عبارت آن بود
که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار
ذکر کردند از جهت وصف کردن موصی بمانه را بوجه و صفت و اخبار کردن
از وی صفات کامل و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر اسما را تا افاده کنند
بسیطره و ثبوت و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وی و تکرار آنکه
الله اسم ذات و اینها صفات اویند ثابت مراور او در ضمن این
تعداد نیز عالم حسن و عارفه از خطوط جسمانیت و تفسیر لفظ قیامت
از نقوش اخبار از هر چه مألوس حق است گفت امام غزالی قدس سره نظر
اوست علم خود را از تعلق بمخلوقات و محسوسات و موهومات و اولیات
خود را از خطوط بشریت که راجع به ثبوت و غصب تا نافی مراور او را
نماند طایفه مکرر رضای خدا نه ثبوتی مکرر بقای و نه شادی مکرر بقوب
وی تعالی السلام اصل بمعنی سلامت است و مراد اینی بمعنی سلامت
یعنی آنکه سلام است ذات پاک ویر از عیوب و صفات وی لذت
و افعال وی بزرگتر از هر چه وی جز باشد و حکمتی در در افعال
تعالی همه چیز اند بالذات و بشریت عارضه صف و طبیعتی در فوق میاید
قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که نقصها
ذات بود و سلام برتر است از نقصی که عارضی که دو بروض آفتی و نقص
گفته اند که قدوس در ذات سلامت در سلام نیز ال و این قریب است
و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان لذت آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی
سلام کننده در پادشاهی چنانکه قول وی سبحانه سلام قول من رب السلام
بر این دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عیبی که سلامت مانده از
میباشد و این نام تن وی سلامت باشد از و از کونی صفات و احوال
وی اوست از بینندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و
تقدس و مراد بواز خود در صفات آنست که مقام وی صواب است

عالم بود و قوت وصولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آری وی خود را بطبع و
و صفات روح اهل دنیا نیز در او اظهار داشت و بیغیر وی حق را ننگد و در علم و عمل عظیم
و در دنیا و آخرت که راه معرفت حق را بود اجبار جبر شکسته است و این جبر
مگر آنست که را بر او و غلبه بر کاری داشتن و بطنه علو و ارتفاع نیز آنست که جبار
میکنند یعنی در حق خدا که از بندگی در آن نرسد و جبار میباید در حق است
و تمام اینها ثابت است هر ذات پاک خداوند تعالی را و کفایت و کمال متعبر است
در وی او است بجهت کندی شکستها و بعلل آرنده و نیکو کردنده کار خراب روزگار
را و جمیع موجودات در تحت غلبه فرمان مشیت او میزند و هیچکس را ببال خلاف وی
نیت و ینده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل و نیازمند و ملتجی
بجانب وی باشد و شکست او را یندی حاصل شود و حال وی روی بصلوات آورد و ایم در
اوضاع و احکام تشریع و ارادی اتمثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود
تذلل نماید و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت در عبودیت میبندد
و وجه خلق بدین اسم است که نمایان نفس خود را بتحصیل کمال و اشکال تحصیل جبر نماید
و در مقام اصله بوده مساحت حال را از فرد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسقط
و غالب بوده او را بر نعل زهمت متقوی و مواظبت طاعات حاصل کرد و بهیچ قیاس
نسبت خلق خدا را بر کبر و مصداق اول و تنکیر باشد و در اجرای امور شریف
بهر کمزوری و بهر منکر غالب مسلط بود و جبر کند و همت بلند دارد و اتمشکن
و اشکبار نیز را نموده کردن کش کردن و کبر یا بزرگ و مراد میبافد و کمال در شکست
و بهیچکس نیست مستحق کبر و ولایت خیر و یقیناً حل جلاله و کبر عا اذلاله
کبر باین صحنه اعلو قدر او را شناسد باید که خود را آن
مطرب قوم صنع و تذلل لازم کرد و کردن در بند کاه و نرم گرداند و او را امر و احکام
سحر باز نرند و خلق بدین اسم است که هم جبر را جز و حصول بجانب قدس و تقوا
و آنچه از سبب ر از حیوانات دنیا بلکه بتلذذات آخرت را نیز خواهد